

## اخلاق و اقتصاد: پیوندی ساختاری، دوطرفه، و پایدار

یداله دادگر\*

### چکیده

ارتباط اخلاق و اقتصاد و ظرفیت تأثیرگذاری هر یک بر دیگری همواره از بحث‌های ریشه‌دار در مطالعات این دو رشته بوده است. بنابراین، این پژوهش نوعی ظرفیت‌سنجی جدید درباره موضوعی کهن است. در ظاهر ممکن است تصور شود که اقتصاد دستگاهی فنی است و اخلاق ماهیتی هنجاری دارد. بنابراین، به نظر نمی‌رسد ارتباط معناداری بین آن‌ها وجود داشته باشد. اما می‌توان نشان داد که این دو از نظر خاستگاه و منشأ شکل‌گیری، جایگاه اجرایی، و نیز ظرفیت پویایی و سیستمی ارتباطی ساختاری، دوطرفه، و پایدار دارند. گفت‌وگوی جدی مهم‌ترین انجمن‌های علمی اقتصاد در سطح بین‌المللی به‌ویژه در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ انعکاسی دیگر از اهمیت ظرفیت این کار پژوهشی است. هم‌چنین، رفع برخی از سوء تفاهم‌ها در توصیف ارتباط اخلاق و اقتصاد انگیزه مضاعفی برای اندیشیدن در این عرصه است. این مقاله کنکاشی در این باره است که با شیوه‌های تحلیل محتوا، کاربرد استنادات کتاب‌خانه‌ای، و استفاده از تئوری‌های هر دو رشته در مسیری اکتشافی به پیش می‌رود. یافته این پژوهش ارتباط ریشه‌ای، بلندمدت و دوطرفه اخلاق و اقتصاد را نشان می‌دهد. در عین حال، رسیدن به یافته پیش‌گفته خود می‌تواند فرضیه خاموش و تلویحی این کار محسوب شود.

**کلیدواژه‌ها:** اخلاق و اقتصاد، ارتباط ساختاری، ارتباط طبیعی، ارتباط پایدار.

### ۱. مقدمه

با وجودی که می‌توان اخلاق و اقتصاد را به‌مثابه مطالعه‌ای بین‌رشته‌ای در نظر گرفت، اما پیش‌فرض این مقاله آن است که این دو جدانشدنی‌اند. اخلاق گزاره‌هایی از خوب بودن،

---

\* استاد اقتصاد، دانشگاه شهید بهشتی y\_dadgar@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲

بد بودن، درست یا غلط بودن، حق یا باطل بودن، و موارد مشابه است. اقتصاد نیز علم تخصیص منابع کمیاب بین نیازهای رقیب است. به عبارت دیگر، می‌توان اخلاق را مجموعه‌ای از قواعد بازی دانست که می‌تواند در عرصه‌های گوناگون اقتصادی و غیراقتصادی به کار رود. اما متأسفانه با برداشت‌های ناکارآمد از اخلاق این انضباط عظیم به‌ویژه در ارتباط با اقتصاد به حاشیه رانده شده است. ذکر برخی مثال‌ها در آغاز می‌تواند در روشن کردن حاشیه‌رانی پیش‌گفته و تشریح جایگاه اخلاق و اقتصاد مفید و کارساز باشد. زمانی که گفته می‌شود نظام اقتصادی مبتنی بر فعالیت‌های رانتی و غیرمولد مشکل‌آفرین است و توصیه می‌شود نظام اقتصادی بر تولید و فعالیت‌های مولد استوار شود، در این‌جا گزاره‌ای اخلاقی در کنار علم اقتصاد قرار گرفته است؛ یعنی اخلاق مولد هم‌زاد اقتصاد مولد است. مثلاً از نظر تئوری‌های اقتصاد بخش عمومی دولت پاسخ‌گو، منضبط، و کارآمد دولت خوب و دولت غیرشفاف، رانتی، و ناکارآمد دولت بد به حساب می‌آید. در این‌جا نیز گزاره‌های اقتصادی و اخلاقی کنار هم قرار گرفته‌اند. دولت خوب از نظر اقتصادی بر امور نظارت می‌کند، زمینه اطلاع‌رسانی را برای بنگاه‌ها و خانوارها فراهم می‌کند، و با شایسته‌سالاری و رضایت بیشتر فضای استاندارد کسب و کار را تقویت می‌کند. بنابراین، بخش خصوصی به او مالیات می‌پردازد، از درآمد مالیاتی برای رفاه عمومی استفاده می‌کند، در همه‌امور با مردم صمیمی و پاسخ‌گوست و در صورت ناتوانی یا نارضایتی همان مردم به‌راحتی کنار می‌رود. این گزاره پیوند اخلاق و اقتصاد را به‌خوبی نشان می‌دهد. بر این اساس، از منظر تئوری‌های اقتصاد بخش عمومی، دولت رانتی دولت خوبی نیست. در نتیجه اخلاقی هم نیست؛ زیرا این دولت به جای تکیه بر مالیات و کمک‌های ناشی از فعالیت‌های مولد مردم، از رانت منابع (مانند نفت خام) استفاده می‌کند. بنابراین، خود را پاسخ‌گوی مردم نمی‌داند و حتی ممکن است نسبت به مردم رفتاری مستبدانه داشته باشد، که غیراخلاقی است. هم‌چنین دولت بد به جای نظارت بر امور، در امور دخالت می‌کند و انگیزه‌ای برای بهبود فضای کسب و کار ندارد. این دولت در عمل ممکن است به سمت تضعیف یا نابودی سرمایه اجتماعی پیش رود و هم‌چنین باعث خروج سرمایه انسانی از کشور شود. محصول عملکرد دولت بد ناکارآمدی اقتصادی، از هم‌گسیختگی اجتماعی، و بی‌ثباتی سیاسی است. با شکل‌گیری دولت خوب، که خود سنتزی از اخلاق و اقتصاد بخش عمومی است، می‌توان مانع ایجاد بخشی از مشکلات پیش‌گفته شد. بنابراین، ترکیب سازگار اخلاق و اقتصاد می‌تواند از نظر اجرایی کارساز و از نظر علمی درس‌آموز باشد. با توجه به نکات پیش‌گفته در آغاز مناسب است که چند عرصه از ارتباط اخلاق و اقتصاد توصیف شود.

## ۲. تحلیل اقتصادی اخلاق و اقتصاد اخلاقی

گاهی از منظر متدلورژی اقتصاد یا متدلورژی اخلاق زیررشته «اخلاق و اقتصاد» تقسیم‌بندی می‌شود. اولی تحلیل اقتصادی اخلاق یا «اقتصاد و اخلاق» و دومی اقتصاد اخلاقی نامیده می‌شود. منظور از اولی (تحلیل اقتصادی اخلاق) بررسی ابعاد و عناصر اخلاقی از منظر روش‌شناسی اقتصاد است. به عبارت دیگر، در این باره با توجه به نظریه انتخاب عقلانی و مفاد گوناگون عقلانیت، اندیشه‌ها و کارکردهای اخلاقی بررسی می‌شوند. مثلاً راست‌گویی در معاملات، شفافیت، نوع‌دوستی، امانت‌داری و موارد مشابه چه نوع منافع اقتصادی‌ای همراه دارند؟ یا چه هزینه‌هایی را در بر می‌گیرند؟ به عبارت دیگر، بر اساس قاعده هزینه-فایده اقتصادی، توجه به هزینه-فرصت‌ها، تبادل الزامی، و سایر تکنیک‌ها و ابزارهای اقتصادی با فکر یا عمل اخلاقی قضاوت می‌شود. از این منظر، اگر منافع نهایی یک فکر یا عمل اخلاقی از هزینه نهایی‌اش بیش‌تر باشد، آن اقدام اخلاقی موجه و مفید است و انجام آن توصیه می‌شود. به عبارت دیگر، توجیه اقتصادی دارد. اما اگر منافع نهایی از هزینه نهایی کم‌تر باشد، آن عمل اخلاقی از منظر عقلانیت اقتصادی توصیه نمی‌شود. ذکر نکته‌ای مرتبط با این موضوع اشاره به چندپارادایمی بودن اخلاق و اقتصاد یا تحلیل اقتصادی اخلاق است. به این صورت و بر اساس یک پیش‌فرض، پارادایمی یکنواخت و همه‌جانبه در «اخلاق و اقتصاد» یا تحلیل اقتصادی اخلاق وجود ندارد و قرائت‌های گوناگونی مطرح‌اند. به عبارت دیگر، از آن‌جا که خود اقتصاد متعارف چندقرائتی و چندپارادایمی است، شعبه‌های بین‌رشته‌ای آن نیز چندپارادایمی است. بنابراین، می‌توان اخلاق و اقتصاد را مثلاً از منظر نئوکلاسیک‌ها، نهادگرایان، کینزی‌ها، فمینیست‌ها، اقتصاد اجتماعی‌ها، جامعه‌گرایان، و موارد مشابه شناسایی کرد. بر اساس اخلاق و اقتصاد نئوکلاسیک‌های ارتدوکس زمانی فکر یا اندیشه‌ای اخلاقی قابل دفاع است که منافع کوتاه‌مدت مشخصی همراه داشته باشد. اما بر مبنای رویکرد اخلاق و اقتصاد نهادگرایی فکر یا عمل اخلاقی، که در راستای عملکرد و تقویت نهادها و هنجارهای اجتماعی باشد، مستقلاً ارزش‌مند و ضروری است. همین‌طور ممکن است از نظر طرف‌داران عقلانیت ابزاری ارتکاب عملی غیراخلاقی باعث بالا بردن منافع اقتصادی شود. بنابراین، مورد پذیرش باشد، اما از منظر عقلانیت غیرابزاری ممکن است چنین نباشد؛ زیرا عقلانیت عام اقتصادی می‌تواند شامل عقلانیت ابزاری و غیرابزاری باشد. عقلانیت اقتصادی در قالب رویکرد ابزاری و عقلانیت عام مطرح است. عقلانیت ابزاری بر رفتار حداکثرکننده نفع شخصی قابل انطباق است، اما عقلانیت عام اقتصادی می‌تواند علاوه بر پوشش نفع

شخصی، منافع اجتماعی و مشابه آن را نیز پوشش دهد. این مقاله نشان می‌دهد که در رویکردهای متعادل و میانه اقتصادی، فکر و عمل اقتصادی - اخلاقی خود ارزش‌مند است و لزوماً مشروط به کسب منافع صرف اقتصادی نیست. به عبارت دیگر، ارتباط اقتصاد و اخلاق بیش‌تر جنبه طبیعی دارد و به ساختار خود اقتصاد مربوط است. البته زمانی مورد استقبال است که منافع عقلانی متعادل و با مفاد عقلانیت غیرابزاری مورد نظر باشد. یعنی همراهی منافع اقتصادی و اخلاق نوعی محصول بهینه است. اصولاً، فکر و عمل اقتصادی اخلاق‌مدار، مفید، و کارساز خواهد بود و عمل غیراخلاقی ناکارآمد است. بنابراین، ارائه گزارش اقتصادی خلاف واقع از سوی مدیران ارشد عملی غیراخلاقی و ناکارآمد است. سازگاری اخلاقی می‌تواند به ثبات بلندمدت و در عین حال مولد بودن نظام اقتصادی کمک کند و تجارب تاریخی نیز شواهد و پیوندهای معناداری از اقتصاد اخلاق‌مدار و اقتصاد سالم را نشان می‌دهند (Naqvi 1981: 2; Beattie, 2009: 5).

زیرمحمور دیگر ترکیب اخلاق و اقتصاد بیش‌تر با نام «اقتصاد اخلاقی» مطرح است. در این‌جا برعکس مورد قبلی محورهای اخلاقی نقش اساسی در سنتز اخلاق و اقتصاد ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، در این نوع سنتز، عناصر و نظریه‌های اخلاقی می‌توانند در سازمان‌دهی نظام اقتصادی حاضر باشند، به نقد نظریه‌های رایج اقتصادی بپردازند، و نهادهای اخلاقی به منزله زیرمجموعه نظام اقتصادی مطرح می‌شوند. در این‌جا نیز چندپارادایمی بودن اقتصاد متعارف و چندپارادایمی بودن سنتز اخلاقی مربوط به آن نیز مطرح است و طیفی از رویکردهای حاد و میانه شکل می‌گیرد. رویکردهای حاد رادیکالی و ارتدوکسی از اخلاق و اقتصاد کارساز نیستند و رویکردهای میانه آن مؤثر و موفق‌اند. مثلاً در برخی رویکردهای حاد اقتصاد اخلاقی، عدالت آن‌چنان سیطره می‌یابد که می‌تواند کارآمدی را به‌کلی نابود کند. برعکس در برخی دیگر رویکردهای حاد کارآمدی محور منحصربه‌فرد است و حتی کارآیی خود اخلاقی‌ترین مفهوم محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، در این رویکردها گویی کارآیی کاملاً بر عناصر اخلاقی منطبق است (Mathis and Shanon 2010, 15). رویکردهای متعادل در بین دو سر طیف مذکور قرار دارند که در آن‌ها جایگاه کارآیی در شکل استاندارد خود و عدالت مطرح است (Sen, 2011, Cowton and Haase, 2010; Kallhoff, 2011). همین رویکرد متعادل و میانه را می‌توان از بحث جزئی پیوند عدالت و اقتصاد به بحث کلی اخلاق و اقتصاد سرایت داد و به طراحی زیرسیستم‌هایی از اخلاق و اقتصاد فکر کرد که نظام اقتصادی با ابعاد فنی‌اش و نظام اخلاقی با عناصر هنجاری‌اش به زیست علمی و اجرایی خود ادامه دهند.

### ۳. اخلاق کسب و کار و اخلاق عام

تقسیم‌بندی دیگر موضوع اخلاق و اقتصاد به بُعد عام از یک سو و بُعد کسب و کار از سوی دیگر مربوط است. به این صورت که می‌توان تفاوت ظریفی بین اخلاق کسب و کار و اخلاق عام را مطرح کرد. اخلاق کسب و کار اخلاق حرفه‌ای و کاربردی مربوط به محیط‌های کسب و کار است که با اعمال و آزمون اصول اخلاقی در محیط‌های مربوطه سر و کار دارد. این اخلاق در سطح فردی و در سطح اجتماعی مورد نظر است. جالب توجه است که اخلاق کسب و کار جنبه‌های اثباتی را در بر دارد و دستوری و منحصر در امور دستوری نیست؛ یعنی می‌توان اثر آن بر بهبود کسب و کار را مشاهده کرد و توجه به آن را نیز توصیه کرد. البته اخلاق کسب و کار نیز مانند خود اخلاق خاستگاه دستوری دارد، اما زمینه و ظرفیت اثباتی فراوانی همراه دارد. اما هدف اساسی از توجه به اخلاق کسب و کار رساندن سازمان مربوطه به منافع اقتصادی است. از این رو، در این جا بالا رفتن بهره‌وری، تولید، فروش، و سود سازمان مربوطه مطرح است. بنابراین، تأثیر اخلاق و ارزش‌ها در این زمینه مطرح خواهد بود. در مقابل، اخلاق عام شامل اخلاق کسب و کار است و شامل اخلاق معنوی نیز می‌شود. اخلاق معنوی خود می‌تواند مستقلاً مطرح شود و لزوماً اعمال آن برای اهداف نفع‌طلبانه نباشد. البته توجه به ابعاد معنوی اخلاق می‌تواند کارکرد اجتماعی و انسانی فراوانی داشته باشد و حتی به منافع اقتصادی منجر شود. اگر مسیر نهادینه شدن اخلاق به سمت و سویی هدایت شود که علاوه بر جایگاه معنوی و ارزشی بتواند به رونق کسب و کار اقتصادی نیز کمک کند، گزینه مناسبی است. رویکردهای میانه، که یکی از آن‌ها حاکم بر تدوین این مقاله است، در این راستا به پیش می‌روند که ترکیب سازگاری از اخلاق معنوی و اخلاق کسب و کار را شکل دهند. به نظر می‌رسد ترکیب این دو در مسیر اخلاق و اقتصاد بهینه پیش می‌رود؛ زیرا در غیر این صورت امکان آسیب‌پذیری وجود دارد؛ مثلاً مسیرهای اخلاق کسب و کار این قابلیت را دارد که روند کاسب‌کارانه صرف فرو کاسته شود و در آن صورت اخلاق فقط جنبه پراگماتیسمی و فرصت‌طلبانه برای رسیدن به منافع شخصی کوتاه‌مدت پیدا می‌کند. از سوی دیگر، اگر بخش حاد اخلاق معنوی هم‌محور اقتصاد قرار گیرد، این امکان وجود دارد که به نوعی ذهن‌گرایی شدید بینجامد که این نیز دور از عناصر زندگی واقعی خواهد بود. اخلاق و اقتصاد بهینه و سازگار آن است که رونق کسب و کار را حفظ کند و ابعاد معنوی را پوشش دهد. شکل‌گیری این سنتز هرچند دشوار است، اما از نظر تئوری ظرفیت کافی دارد و در عمل نیز ممکن است (Collins, 2009: 30; Richardson and Keho, 2012: 10).

#### ۴. ارتباطات چندگانه اخلاق با اقتصاد

محور دیگر ظرفیت ارتباطی اقتصاد و اخلاق جنبه‌های چندگانه‌ای را پوشش می‌دهد:

۱. ارتباط بین اخلاق و رفتار کارگزاران اقتصادی است، ۲. نهادها متکی بر قوانین اخلاق است، ۳. سیاست‌های اقتصادی اخلاق‌مدار است، و ۴. تأثیر اخلاق بر تحلیل محققان و صاحب‌نظران اقتصادی است. در صورتی که اخلاق بر رفتار کارگزاران اقتصادی (خانوارها، بنگاه‌ها، و بخش دولتی) تأثیر بگذارد، ترکیبی عملی از اخلاق و اقتصاد فراهم آمده است. مثلاً اگر نوعی تأثیر اخلاقی باعث شود کارگزاران گوناگون گرفتن یا دادن رشوه را ممنوع بدانند، کم‌کاری را خلاف اخلاق بدانند، ارائه اطلاعات غلط (دروغ گفتن) را ممنوع و ضداخلاقی در نظر بگیرند، وجدان کاری را در شغل مورد نظر رعایت کنند، و مرتکب دزدی، گرفتن رانت غیرموجه، و مشابه آن نشوند، جامعه‌ای شکل می‌گیرد که کارها و برخوردهای استانداردی در آن ادامه می‌یابد، حقوق دیگران رعایت می‌شود، نظم و انضباط و وظیفه‌شناسی حاکم می‌شود، و نظام اقتصادی پایداری در بلندمدت مستقر می‌شود. این‌که در این مقاله گزاره‌های اخلاقی بخشی از قواعد بازی تعریف و ملاحظه شده‌اند در این ارتباط معنادار خواهد بود؛ زیرا اخلاق مانند نهادی عمل می‌کند که می‌تواند در انواع هزینه‌ها از جمله هزینه مبادله (به تعبیر صاحب‌نظران اقتصاد نهادی) تأثیرگذار باشد (North 1990: 25; Williamson, 1998: 20). این خود نوعی شکل‌گیری زیررشته اخلاق و اقتصاد در اجرا و عمل خواهد بود. هم‌چنین در صورتی که در نظام اقتصادی بر اساس اخلاق و نهادهای مرتبط با آن قوانین، سیاست‌ها، و استراتژی‌هایی تدوین شود، زمینه نهادینه شدن امور اخلاقی و تأثیر آن‌ها در عناصر و زیرسیستم‌های اقتصادی فراهم می‌آید. این‌ها مسیرهای دیگر ارتباط اخلاق و اقتصادند. مسیر دیگر ارتباط اخلاق و اقتصاد تأثیر اخلاق و نهادها بر تحلیل اقتصادی است. در صورتی که محقق یا تحلیل‌گر اقتصادی بر ملاحظات اخلاقی خاصی توجه و تأکید داشته باشد، آن‌ها تأثیر خود را در تحلیل اقتصادی نشان خواهند داد. ضمن آن‌که درباره کانال‌های اول تا سوم، ارتباط اخلاق و اقتصاد تقریباً اجماع قابل قبولی وجود دارد، درباره کانال چهارم این ارتباط اختلاف نظرهایی وجود دارد، اما مطالعات قابل توجهی تأثیر و ارتباط پیش‌گفته بین اخلاق و اقتصاد را به اثبات می‌رسانند (McPherson and Hausman, 1996; Hausman, 2007).

#### ۵. دیگر ملاحظات ارتباط اخلاق و اقتصاد

در تکمیل محورهای چندگانه پیش‌گفته و به پایان رساندن این مقدمه چند بحث اساسی دیگر درباره پیوند اخلاق و اقتصاد قابل پیگیری است:

نخست، ارتباط این دو دوطرفه است؛ یعنی اگر اخلاق بر اقتصاد اثرگذار است، اقتصاد نیز می‌تواند بر اخلاق مؤثر باشد. در صورتی که ملاحظات عقلانیت متعادل اقتصادی (نه صرفاً عقلانیت ابزاری) در نهادهای اخلاقی به کار گرفته شوند، کارآمدی اخلاق افزایش خواهد یافت. اخلاق حساب‌گر، اخلاق بهینه، اخلاق آینده‌نگر، و موارد مشابه از نمونه‌های دقیق پیوند اخلاق و اقتصاد است که با کمک عقلانیت اقتصادی به اخلاق به وجود آمده‌اند. اگر کارگزار (خانوار، بنگاه، یا واحد دولتی) با رفتار اخلاقی عنصر کمیابی را درک کند، دربارهٔ عدم اتلاف منابع خود حساس باشد، ابعاد کارشناسی اقتصاد را در زندگی خود ملاحظه کند، نسبت به امور خوش‌بین و ساده‌نگر نباشد، و سخت‌بین و عمیق‌نگر باشد موجب ظهور آثار ارزش‌مندی خواهد بود. این عناصر از زیرمجموعه‌هایی‌اند که علم اقتصاد فراهم می‌آورد و در عین حال قواعد بازی اخلاق و اقتصادند. هم‌چنین این‌که آمارتیا سن اقتصاد را جمع بین اخلاق و مهندسی می‌داند و جدایی این دو را مشکل‌آفرین قلمداد می‌کند، می‌تواند پرتویی از ارتباط دوطرفهٔ اخلاق و اقتصاد باشد (Sen, 1991: 18).

دوم، توجه به اخلاق و اقتصاد اجرایی و عملی در مقابل اخلاق و اقتصاد آرمانی است. اشتباه یا سوء تفاهم دربارهٔ کارآمدی و مفید بودن ارتباط اخلاق و اقتصاد خلط نوعی تصور آرمانی از اخلاق و اقتصاد با تصور واقعی و عملی از آن است. اصولاً خوب بودن و بهینه بودن پیوندهای نظری و آرمانی این دو زیررشته به معنای تحقق عملی آن ابعاد آرمانی نیست. بنابراین، از منظر رویکرد میانهٔ اخلاق و اقتصاد سنتز اخلاق و اقتصاد زمانی کارآمد و تأثیرگذار خواهد بود که آرمان‌های اخلاقی و عناصر کلیدی اقتصادی در عمل پیاده شوند و در بستر تئوری و ذهن باقی نمانند. البته تولید الگوهای آرمانی و رایبسنسون کروزیوی از اخلاق و اقتصاد می‌تواند ارزش علمی داشته باشد و برای مقایسهٔ الگوهای واقعی مفید و مؤثر باشد. اما بهترین تشکیلات نظری اگر در عمل اعمال نشود، در دایرهٔ صرف نظریه و ذهن باقی می‌ماند و اثربخشی عملی نخواهد داشت (Rescher, 2005: 7).

سوم، بحث اخلاق دینی و اخلاق غیردینی (سکولار) است. بدیهی است با وجودی که ادیان توجه ویژه‌ای به اخلاق دارند، اما می‌توان تصور اخلاق غیردینی نیز داشت. در عین حال بر اساس عقیدهٔ فطری بودن دین، خط‌کشی دقیق اخلاق غیردینی و اخلاق دینی دشوار خواهد بود. اما حداقل از ناحیهٔ آن‌ها که دین را امری فطری نمی‌دانند می‌توان تصور اخلاق غیردینی نیز کرد. اخلاق دینی پیوند با عقاید و احکام دینی خواهد داشت و اخلاق غیردینی فقط بر واقعیت‌های مربوط به انسان و خصوصیات عمومی او استوار خواهد بود. در این‌جا نیز اخلاق دینی یا سکولار افراطی نیز مطرح است. رویکردهای

حاد بر انحصاری بودن ایده خود پای می‌فشارند، اما رویکردهای متعادل مجموعه‌ای بین دو سر طیف را نشان می‌دهند. سکولارهای افراطی هیچ نقشی برای اخلاق دینی قائل نیستند و دین‌داران افراطی هیچ اعتباری برای اخلاق سکولار نمی‌پذیرند. اما در رویکردهای میانه تصور زیست مسالمت‌آمیز و دوستانه و با حفظ منافع متقابل مطرح است (Dalailama and Norman, 2011; Simon, 2001). علاوه بر این‌ها، پیوند اجتماعی اخلاق (اخلاق در زندگی اجتماعی)، حضور اخلاق در انواع قسم‌نامه‌ها (قسم‌نامه پزشکی بقراط، قسم‌نامه اقتصاددانان، و موارد مشابه) و پیوند آن با تولید کالاهای عمومی و موارد مشابه از دیگر ظرفیت‌های سنتز اخلاق و اقتصادند که مستقیماً می‌توانند در نظام اقتصادی و مواردی از علم اقتصاد مؤثر باشند. بنابراین، می‌توان کلاً ارتباطی عمیق، دوطرفه، و پایدار را بین دو رشته اخلاق و اقتصاد بازمی‌یابد. محورهای بعدی مقاله با توجه به بافت کلی یادشده در این قسمت مقدماتی ترسیم می‌شود. زمینه‌های طبیعی - تاریخی، تحولات معاصر و مانند آن قسمت‌های بعدی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

### ۶. زمینه‌های طبیعی - تاریخی

بررسی این قسمت از قبل از میلاد آغاز می‌شود، قرون وسطی و رنسانس را سپری می‌کند، و سپس به تحولات عصر روشن‌گری و دوره معاصر در زمینه ارتباط اخلاق و اقتصاد می‌پردازد. قبل از میلاد تا قرن شانزدهم فقط اندیشه کلی اقتصاد مطرح بود. در قرن شانزدهم، اولین مکتب‌های اقتصادی ظهور کردند و در قرن هجدهم علم اقتصاد پدیدار شد. بنابراین، تحولات تاریخی مربوط به ارتباط اخلاق و اقتصاد با توجه به این مراحل پیگیری می‌شود. اخلاق و اقتصاد به صورت طبیعی و در فرایند تاریخی با هم عجین بوده‌اند. از آغاز شکل‌گیری اندیشه اقتصادی قبل از میلاد و در قرون وسطی و پس از رنسانس، عصر روشن‌گری، و دوران معاصر پیوند اخلاق و اقتصاد معنادار و جداناپذیر بوده است. این روند از شرق باستان و حتی قبل از تمدن یونانی مطرح بوده است. از این رو، حفظ امانت بازرگانان و صراف‌ها در هند قدیم، تنفر از دروغ در بازار ایران و مصر قدیم، و سرزنش فعالیت‌های سفته‌بازی محض در بابل و چین قدیم نمونه‌هایی از پیوند عملی و طبیعی اخلاق و اقتصاد در شرق باستان است. این زمانی است که هنوز اندیشه اقتصادی شکل نگرفته و هنوز حتی ادبیات اولیه اقتصاد در یونان و روم قدیم نیز مطرح نشده بود. در یونان قدیم اقتصاد از طرفی زیرمجموعه اخلاق و از سوی دیگر زیرمجموعه سیاست بود. یعنی بُعد فنی و مدیریتی و تدبیر منزل و بعد اخلاقی را داشت.



از نظر افلاطون عدالت اقتصادی متن اخلاق بود و بر قانون طبیعی استوار بود. علاوه بر این، ارسطو کسب هر نوع درآمد مولد مانند ربا را غیراخلاقی و ممنوع می‌دانست (ارسطو، ۱۳۴۹؛ افلاطون، ۱۳۷۴؛ 10: Hughes, 2001). به عبارت دیگر، از آغاز شکل‌گیری اولین اندیشه‌ها و گزاره‌های اقتصادی اخلاق هم‌زاد آن بوده است. در قرون وسطی، که دین به طور جدی وارد عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شد، اقتصاد رنگ اخلاق دینی گرفت.

در عین حال، اقتصاد و سیاست در تفکر آکویناس و فارابی ابزار اخلاق محسوب می‌شوند (مگی، ۱۳۸۶؛ 12: Fakhri, 2002). پیوند اخلاق و اقتصاد در سانس نیز جداناپذیر بود (Davies, 1999; Grossman, 2001: 3). به عبارت دیگر، از آغاز تا شکل‌گیری نخستین مکتب اقتصادی در قرن شانزدهم اقتصاد زیرمجموعه اخلاق قرار داشت و اخلاق نیز خود را با همراهی مفهوم کلی تدبیر منزل بر اقتصاد منطبق می‌کرد. بنابراین، قبل از میلاد و قرون وسطی ارتباط اخلاق و اقتصاد ساختاری، دوطرفه، و پایدار بوده است. به گونه‌ای که اقتصاد بدون اخلاق محکوم خاص و عام بوده است. در شرق قدیم حتی آن بازاری که سود بیش از استاندارد و عرف دریافت می‌کرد «ظالم» معرفی می‌شد و آن‌ها که از فعالیت سفته‌بازی محض کسب درآمد می‌کردند دزد محسوب می‌شدند. سفته‌بازی محض نوعی فعالیت رانتی است که شخص بدون هیچ‌گونه انجام کار مولد به درآمد می‌رسد. مثلاً شخصی که کالایی را فقط با این هدف خریداری کند که بدون انجام هیچ‌گونه خدماتی گران‌تر بفروشد مرتکب سفته‌بازی محض شده است. البته درصدی از کار واسطه‌گری که در چهارچوب استاندارد اقتصادی باشد مولد محسوب می‌شود و سفته‌بازی نیست (سفته‌بازی محض معمولاً در نظام‌های اقتصادی مطرح است که تولید نقش اساسی ندارد و بخش عظیمی از فعالیت‌ها جنبه دلالی، رانتی، و غیرکارآمد دارد).

در قرون وسطی اگر بازاری‌ای دروغ می‌گفت، از سوی خود بازاری‌ها از بازار اخراج می‌شد. اعتماد ستون اصلی پیش‌رفت در امور کسب و کار محسوب می‌شد (Dijkman, 2011: 15; Davis, 2012: 12). اعتماد خاستگاه اخلاقی اصیل و جایگاه اقتصادی عمیق دارد. در دنیای مدرن اعتماد اصلی‌ترین عنصر پایداری نظام‌های اخلاقی و اقتصادی است. این واقعیت‌ها از یک سو کارکرد اخلاق و از سوی دیگر تأثیر اخلاق در اقتصاد را نشان می‌دهد. در عین حال، اقتصاد کارآمد و مدیریت اقتصادی بخردانه با ایجاد رفاه، ارائه کالای مطلوب، ارائه اطلاعات مفید و ارزان، و حل و فصل سایر دغدغه‌های شهروندان برای داشتن زندگی‌ای شرافتمندانه بر اخلاق شهروندان اثر مثبت می‌گذارد. شهروندانی که

به اندازه میانگین جامعه از منزلت اجتماعی، ثبات شغلی، و پیوستگی درآمدی برخوردارند نوعی اخلاق کارساز و پایدار دارند، نوع دوستی شان بیش تر است، و حفظ حقوق دیگران برای آن‌ها اولویت دارد. شهروندانی که امنیت شغلی ندارند یا با حقوق مالکیت ضعیف، ناپایا و غیرشفاف مواجه می‌شوند ممکن است جرائم اقتصادی بیش تری مرتکب شوند. به عبارت دیگر، چگونگی نظام اقتصادی و مکانیسم‌های عملی آن نیز بر اخلاق تأثیر می‌گذارد و این خود بیانی از روابط دوطرفی اخلاق و اقتصاد است. اصولاً زمینه‌های اساسی در تولید نظریه‌ها و الگوهای سرمایه اجتماعی برخی رویکردهای اقتصاد نهادی، عناصری از توسعه پایدار، و حکمرانی خوب است که ارتباط بسیار نزدیکی با عرصه‌های کارکردی اخلاق و اقتصاد دارد. جالب است که از آغاز شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی در شرق باستان تا پایان قرون وسطی اخلاق و اقتصاد نه فقط از هم جدا نبودند، بلکه جدایی آن‌ها به معنای تضعیف بنیان‌های آن دو محسوب می‌شد و همراهی آن‌ها گویی جنبه ساختاری و طبیعی داشت. البته زمانی که دین وارد عرصه‌های اجتماعی شد، تأکیدات اخلاق دینی نیز در اقتصاد مطرح شد و به طور بالقوه نوعی انرژی جدید (مثبت یا منفی) برای پیوند اخلاق و اقتصاد به وجود آورد.

شکل‌گیری نخستین مکتب‌های اقتصادی (مرکانتیلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها) بین قرن شانزدهم تا اواسط قرن هجدهم اولین زمینه‌های جدایی اخلاق از اقتصاد را فراهم آورد. با اطمینان می‌توان گفت عملکرد ناموفق، افراطی، و غیرمعقول تعدادی از مدعیان اخلاق و دین سبب بیزاری تعدادی از صاحب‌نظران فلسفی و اجتماعی نسبت به مفید بودن هر نوع گزاره و نهاد اخلاقی شد. مثلاً معرفی نادرست ارزش‌ها و امور اخلاقی و خطاهای وسیع مدعیان اخلاق و دین سبب شد که حتی افرادی مانند هیوم، که خود از اردوگاه اخلاق و دیانت بود، تلاش وسیعی کرد که بین اخلاق و ارزش‌ها از یک سو و امور علمی و اقتصادی از سوی دیگر جدایی اندازد. به نحوی که تأکید می‌کند هر نوشته‌ای که فاقد استدلال‌های ریاضی یا تجربی است باید سوزانده شود. در هر صورت، اگر موج اول مطالعات و مشاهدات ارتباط اخلاق و اقتصاد محصول قبل از قرن شانزدهم به حساب آید، موج دوم می‌تواند سنتز مربوط را از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم در بر داشته باشد. با وجودی که در چهارچوب موج اول اخلاق و اقتصاد ارتباط بافت‌گونه، وسیع، و عمیقی داشتند، از آغاز شکل‌گیری موج دوم از قرن شانزدهم و به‌ویژه با ورود مکتب‌های مرکانتیلیسم و فیزیوکرات زمینه جدایی مصنوعی اخلاق و اقتصاد فراهم شد. جالب است که رویکرد اثبات‌گرایی علمی جدید نیز پس از رنسانس نوعی اصرار بر جدا شدن علم

اقتصاد از اخلاق را داشت. به عبارت دیگر، گویی علمی شدن معرفت‌ها با جدا شدن آن‌ها از امور اخلاقی و ارزشی یک‌سان قلمداد می‌شد. روح کاسب‌کارانه حاکم بر اندیشه سودگرایان و روح طبیعی‌گرایانه فیزیوکرات‌ها گویی زیرسیستم‌های اجتماعی از جمله نظام اقتصادی را به سمت قواعد فنی و مهندسی یا قوانین فیزیکی و ریاضی و به دور از اخلاق می‌کشانید. البته تجارت‌سالاری افراطی و تأکید بر نفع کوتاه‌مدت در افکار سودگرایان حداقل در ظاهر راهی را می‌پیمود که در مواردی بر اخلاق‌زدایی از اقتصاد منطبق بود (Gomes, 1987). هم‌چنین سیطره قانون طبیعی در زمان فیزیوکرات‌ها قوانین اقتصادی را منطبق بر قوانین طبیعت می‌کرد (Schumpeter, 1996: 18). با وجود سیطره سودگرایی افراطی و طبیعی‌گرایی به‌ویژه بین قرن‌های شانزدهم تا هجدهم، اقتصاد در آن شرایط پیوند اخلاقی خود را حفظ کرد و دست‌کم در عمل اقتصاد زیرمجموعه علوم اخلاقی محسوب می‌شد.

در زمان سیطره کلاسیک‌ها نیز روال همراهی اخلاق و اقتصاد ادامه پیدا کرد؛ یعنی با وجود شکل‌گیری علم اقتصاد در عصر کلاسیک، همراهی اقتصاد و اخلاق نیز به شکل سنتی باقی ماند. به عبارت دیگر، با وجودی که موج دوم تثبیت اندیشه اقتصادی و بعد علم اقتصادی (پس از رنسانس و تا تثبیت اندیشه کلاسیک) بیش‌تر به موج جدایی علم اقتصاد از اخلاق معروف است، اما ارتباط این دو زیررشته عمیق باقی ماند. آدام اسمیت، بنیان‌گذار علم اقتصاد، استاد اخلاق بود. هم‌چنین مالتوس، بنتام، و استوارت میل بر بنیان‌های اخلاقی اقتصاد تکیه جدی داشتند. فقط در مطالعات ریکاردو، و در ظاهر، اخلاق جایگاه مشخصی در اقتصاد ندارد، اما او نیز در عمل نتوانست بر جدایی این دو اصرار ورزد (Samuels et al., 2007). البته با توجه به حاکمیت رویکرد اتم‌گرایانه فیزیک کلاسیک و اندیشه دترمینیستی علم‌گرایانه پس از رنسانس و در عصر روشن‌گری به همراه عدم موفقیت رویکردهای اقتصادی اخلاق‌مدار قبل از رنسانس، می‌توان انتظار جدایی بیش‌تری بین آن دو، به‌ویژه در عصر تثبیت علم اقتصاد را داشت. در اندیشه اسمیت درست همان‌جا که بر دکترین‌های علم اقتصاد (از جمله تدبیر، حساب‌گری، و دوراندیشی) اصرار می‌ورزد، بر وفای به عهد، قناعت و میانه‌روی، و سلامت و عدالت تأکید دارد که همگی بار اخلاقی دارند. یا همان‌گونه که او نفع شخصی را به‌مثابه موتور اصلی تولید ثروت مطرح می‌کند، شرط عدالت را بر آن مسلط می‌گرداند و نوع‌دوستی را محور کلیدی و دامنه‌دار در طبیعت و رفتار انسانی در نظر می‌گیرد. او تأکید می‌کند که شرط نفع شخصی‌طلبی رعایت قوانین عدالت است (Smith, 1971: 5). در عین حال، با توجه به تعارض ظاهری در بین دو اثر مهم اسمیت (نظریه عواطف اخلاقی و ثروت ملت‌ها) درباره

ارتباط اخلاق و اقتصاد بحث‌هایی مطرح است و حتی موضوع با عنوان مسئله یا معمای آدام اسمیت بررسی می‌شود؛ بنابراین، کنکاش مستقلی می‌طلبد (7: Monthes, 2003). در عین حال، در زمان اسمیت و دیگر کلاسیک‌ها نیز امور فنی، امور اخلاقی، نفع شخصی، و نوع دوستی در اقتصاد مطرح بود. پس از آدام اسمیت و کلاسیک‌ها، محوریت نفع شخصی طلبی بسیار تبلیغ و ترویج می‌شد، اما بحث نوع دوستی و توجه به عدالت و دیگر امور اخلاقی آرام آرام از ادبیات اقتصادی خارج شد. به طوری که گویی یگانه میراث آدام اسمیت همان نفع شخصی طلبی است و عدالت و نوع دوستی، وفای به عهد، و سایر عناصر ارزش مند اخلاقی به فراموشی سپرده شد. این روند نخستین زمینه جدا شدن اخلاق و اقتصاد شد که بیش تر بر سوء تفاهم یا سوء تعبیر استوار است تا این که بر ریشه پژوهشی یا کارکردی عمیق استوار باشد. بنابراین، اگر بر مبنای روند پژوهشی قضاوت شود، در اندیشه آدام اسمیت و دیگر پایه گذاران کلاسیک و حتی در منش و عمل آن‌ها اخلاق و اقتصاد کاملاً مرتبط اند. اما اگر مبنای نوشته‌ها و کارکرد پیروان اسمیت و دیگر بنیان گذاران کلاسیک باشد، یافته‌هایی مبهم یا دربرگیرنده جدایی اخلاق و اقتصاد قابل شناسایی است. اما این خطاست که اندیشه متفکر و بنیان گذار مکتبی اقتصادی را فقط بر اساس عملکرد پیروان آن ارزیابی کرد. موارد قابل توجهی از این گونه خلط‌های پژوهشی در ادبیات اقتصادی و غیراقتصادی وجود دارد. تعبیر مارکس که «من مارکس هستم ولی مارکسیست نیستم» نمونه‌ای از آن است. هم‌چنین بیان یکی از کینزشناسان معروف که «که آیا راستی کینز کینز بود؟» نمونه دیگری است. اشاره برخی صاحب نظران روش شناسی درباره بریجمن، فیزیک‌دان معروف، که روش شناسی عملیات گرای را مطرح کرد، نیز نمونه دیگری است. این صاحب نظران روش شناسی علت نادرست معرفی شدن اندیشه بریجمن را اشتباه پیروان بریجمن می‌دانستند نه خود او.

حلقه جدایی اخلاق و اقتصاد پس از کلاسیک‌ها و در زمان ظهور مکتب نهایی گرایان برجسته تر شد. برخی از بنیان گذاران نهایی گرایان علم اقتصاد را به صورتی کاملاً فیزیکی یا حتی ریاضیاتی معرفی می‌کردند. مثلاً والر اس، یکی از بنیان گذاران نهایی گرای، در صد تولید تئوری محض اقتصاد همانند تئوری محض ریاضی بود. جونز، اقتصاددان معروف دیگر، نهایی گرای علمی بودن اقتصاد را منحصراً در فیزیکی سازی و ریاضی سازی گزاره‌های اقتصادی فرو می‌کاست. آن‌ها اقتصاد به منزله یک علم را دستگاهی فنی و واقعیت محور می‌دانستند. بنابراین، از نظر آن‌ها، اخلاق به منزله ماهیت هنجاری با اقتصاد جمع شدنی نبود. البته همه نهایی گرایان به جدایی اخلاق و اقتصاد عقیده نداشتند. مثلاً با

وجودی که آلفرد مارشال از بنیان‌گذاران نهایی‌گرایی و نئوکلاسیک بود، اما بر پیوند اخلاق و اقتصاد تأکید داشت و مخالف تحمیل ریاضی‌گرایی بر اقتصاد بود. اما او نیز با کاربرد علم اقتصاد به جای اقتصاد سیاسی (برای نخستین بار) در ظاهر با جداسازی اقتصاد و اخلاق همراه شد. اما اصول علم اقتصاد او (۱۸۹۰/۱۹۹۷) موارد فراوانی از جداناپذیر بودن اخلاق و اقتصاد را بازگو می‌کند. تا قبل از آلفرد مارشال علم اقتصاد با عنوان «اقتصاد سیاسی» مطرح بود و این عبارت خود نوعی همراهی اقتصاد و دیگر ملاحظات انسانی، اجتماعی، و اخلاقی را نشان می‌داد که گویی دنباله میراث ارسطو است و تدبیر منزل را پوشش می‌دهد. خلاصه تا زمانی که اقتصاد سیاسی به کار می‌رود، هنوز اقتصاد زیرمجموعه اخلاق و سیاست است. به نظر می‌رسد تبدیل اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد از سوی مارشال با توجه به فضای جدایی علم از غیرعلم در عصر مربوطه تا حدودی به روند جدایی اخلاق و اقتصاد کمک کرد. در عین حال، فرایند تغییر اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد و عناصر محتوایی آن خود بحثی مستقل می‌طلبد (کاتوزیان، ۱۳۷۴). در هر صورت، با تثبیت عقاید مکتب نئوکلاسیک، تعریف خاصی از انسان مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس، انسان موجودی است که فقط نهاد و ارزش مؤثر در رفتار او حداکثرسازی منافع شخصی است. در نتیجه، امور اخلاقی و دیگر نهادهای مرتبط با آن بی‌اثر اعلام شد. هم‌چنین در تعریف علم اقتصاد به‌نوعی دستگاه فنی و مهندسی تقلیل یافت که شامل مجموعه‌ای از قوانین (مشابه قوانین طبیعی) است. رابطه علت و معلولی دقیقی بین متغیرهای مربوطه وجود دارد که از طریق روش تجربی قابل مشاهده و قابل تحلیل‌اند. بنابراین، علم اقتصاد علمی اثباتی و واقعی است که فقط مبتنی بر گزاره‌های هست و نیست است. در نتیجه مشخص شد که اخلاق نقش معناداری در علم اقتصاد ندارد و این تصور حاکم شد که علم اقتصاد بدون اخلاق وجود دارد. بعدها صاحب‌نظران مشهور دیگر نئوکلاسیک بر جدایی علم اقتصاد و اخلاق تأکید کردند (Robins, 1932: 50; Friedman, 1953: 3; Allais, 1992; Becker, 1976).

در رویکرد مطالعات مربوطه، اقتصاد به منزله یک علم جهت‌گیری اخلاقی ندارد و اصولاً در بین اهداف گوناگون برخوردی کاملاً خنثی دارد. یعنی اقتصاد درست مانند فیزیک است که نسبت به درجه جوش آب و فشار هوا هیچ نوع جهت‌گیری‌ای ندارد. البته این روند از یک‌سو به تثبیت علم اقتصاد کارآمدی منجر شد که حتی قابل رقابت با علوم طبیعی بود. اما از سوی دیگر، به جدایی اقتصاد از اخلاق و کاملاً مهندسی شدن علم اقتصاد منجر شد. این جدایی اخلاق از مهندسی است که آمارتیاسن (۱۳۷۷) از آن به منزله دشواری‌ای عمیق یاد می‌کند و آن را موجب تضعیف قدرت پیش‌بینی‌گری علم اقتصاد نیز

می‌داند؛ زیرا در علوم اجتماعی همانند اقتصاد رفتار انسان، عقاید انسان، بازخورد رفتاری فرد و جامعه، اراده و اختیار انسان، انتخاب انسان، و موارد مشابه مطرح است که در دنیای فیزیک و ریاضی مطرح نیست و پیوند اخلاق و اقتصاد از این منظر مورد توجه است. گذشته از این، در صورت پذیرش انحصاری شدن اقتصاد به امور اثباتی، دسته‌بندی سنتی اقتصاد به اثباتی و هنجاری چه خواهد شد؟ تقریباً از زمانی که نخستین متون رسمی و درسی علم اقتصاد در محافل پژوهشی و آموزشی مورد استفاده قرار گرفت علم اقتصاد با دو شعبه اثباتی و دستوری معرفی شده است (Samuelsson and Nordhaus, 2009: 30). (Frank and Bernanke, 2012: 14).

بنابراین، موضوع از این زاویه قابل تحلیل و تأمل جدی است. از زمان جان نوبل کینز (۱۸۵۲-۱۹۴۹)، که نخستین تقسیم‌بندی‌ها از عناصر اثباتی و دستوری در اقتصاد مطرح شد، تا دهه‌های قرن بیست و یکم متون مشهور اقتصادی بر وجود دو مجموعه معنادار از گزاره‌های اثباتی و دستوری تأکید جدی دارند و حتی بر جدایی‌ناپذیری این دو اصرار می‌ورزند. البته در این که چهارچوب‌های اثباتی و دستوری عناصر مستقلاً دارند تردیدی وجود ندارد، اما این امر متفاوت از جدایی کلیشه‌ای آن‌ها یا انحصار عملی علم اقتصاد به یکی از آن‌ها (گزاره‌های اثباتی) است. مثلاً این دو گزاره در چهارچوب بحث عقلانیت ارتباط بسیار دقیقی دارند که به سبب آن ارتباط، ملاحظات اخلاقی نقش مؤثری در امور اثباتی اقتصاد دارند. برخی مطالعات اثبات می‌کنند که تعهدات و ملاحظات اخلاقی نه فقط بر اقتصاد و علوم اجتماعی، بلکه بر تمامی شاخه‌های علوم تأثیرگذارند، اما تأثیر آن‌ها در علم اقتصاد بسیار عمیق و برجسته است.

برای نمونه علم اقتصاد نمی‌تواند به وجود موضوع‌های ارزیاب‌گرایانه درباره علل انتخاب نوع و شیوه پژوهش شک کند. بر اساس این مطالعات، دانش‌آموختگان اقتصاد به طور نسبی نسبت به دانش‌آموختگان دیگر رشته‌ها نفع شخصی‌گراتر تربیت شده‌اند و حتی به هم‌کاری‌های گروهی تمایل کم‌تری دارند. محققان اقتصادی دلیل این موضوع را نیز امری اخلاقی می‌دانند. آن‌ها تصریح می‌کنند که در این رفتار جای پای یک تعهد اخلاقی درباره آموزه‌های علم اقتصاد مطرح است و آن صحیح بودن و قابل قبول بودن رفتار نفع شخصی‌گرایانه و حساب‌گرایانه است (هازمن و مکفرسن، ۱۳۸۶: ۱۰۸). به عبارت دیگر، در این گونه موارد نمی‌توان امور اثباتی و دستوری اقتصاد را از هم جدا کرد یا امور ارزشی و اخلاقی را از اقتصاد کنار گذاشت. ذکر یک نکته در این جا ضروری است: جداسازی تند و تیز فریدمنی و گیوتین هیومی و خلط افراطی میردالی در پیوند اخلاق و اقتصاد

مشکل آفرین است؛ زیرا هیوم و فریدمن در عمل بر نوعی اخلاق‌زدایی سفت و سخت نسبت به اقتصاد تأکید دارند و میردال بر عکس در عمل هر نوع استقلال اقتصاد از اخلاق و ارزش‌ها را رد می‌کند (دادگر، ۱۳۹۱؛ Myrdal, 1970; Friedman, 1953). رویکرد میانه اخلاق و اقتصاد ضمن حفظ استقلال این دو زیررشته، بر ارتباط معنادار و کارساز آن‌ها تأکید می‌کند. اساساً محوری‌ترین عنصر در رویکردهای گوناگون اقتصاد متعارف (رویکرد مسلط نئوکلاسیک یا رویکردهای رقیب آن) بحث عقلانیت است. عقلانیت ماهیتاً موضوعی هنجاری است؛ یعنی عقلانیت، که عنصر زیرساختی تمامی مدل‌های اقتصادی از جمله مدل‌های رویکرد مسلط نئوکلاسیک است، خود ماهیت هنجاری دارد. از این رو، پیوند الزامات هنجاری و اخلاقی و علم اقتصاد ساختاری است. موضوع مکمل این بحث آن است که انسان عقلانی در رویکردهای اقتصادی (به‌خصوص رویکرد مسلط نئوکلاسیک) همان انسان اقتصادی است و تمامی عناصر علم اقتصاد بر رفتار فرضی یا واقعی همان انسان استوار است. بنابراین، پایداری علم اقتصاد بر پایداری رفتار یا فرض‌های مرتبط با عقلانیت استوار است و نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد. اگر اقتصاد به معنای واقعی از اخلاق به معنای واقعی جدا شود، محصول باقی‌مانده نمی‌تواند اقتصاد باشد؛ زیرا اجزای اخلاقی و مهندسی مربوط به آن نقش جوهری در ساختار این علم دارند.

اما این‌که آیا در عمل و در تحلیل اقتصادی، صاحب‌نظران اقتصادی یا مشاوران اقتصادی، سیاست‌گذاران اقتصادی، صاحبان کسب و کار، و موارد مشابه توجه به ملاحظات اخلاقی دارند یا نه بحث دیگری است. البته بیان دو نکته در این باره مفید به نظر می‌رسد: یکی سیطره اثبات‌گرایی یک‌سویه به دنبال شکست عقاید و تجربه‌های مدعیان اخلاق و ارزش‌هاست، دوم خلط بحث‌های اخلاقی با هنجارهای ایدئولوژیک، جانب‌دارانه، و ناآگاهانه است. درباره موضوع اول قبلاً توضیح داده شد که طرف‌داران دین و اخلاق قبل از رنسانس و در قرون وسطی چنان نامناسب از اخلاق و ارزش‌ها دفاع کردند که افرادی مانند هیوم را تحریک کردند که هر نوع پیوند اخلاق و علم اقتصاد را منکر شود. مناسب است موضوع دوم قدری توصیف شود: امور اخلاقی عناصر قائم‌به‌ذاتی را پوشش می‌دهد که بر پایه‌ای قابل قبول از منظر عرفی یا اجماع عقلانی مربوطه استوار است و منظور از آن هر نوع قضاوت شخصی جانب‌دارانه یا ناآگاهانه نیست. این‌ها چهارچوب‌های تعهد‌آوری‌اند که حتی منافع التزام به آن‌ها نیز شناخته شده است. از این رو، اقتصاد اخلاق‌مدار نوعی نظام اقتصادی است که از نظر عقلاً از سلامتی معنادار برخوردار است. اقتصاد سالم اقتصادی شرافت‌مندانه است که در آن محصولات مولد تولید می‌شود، انضباط وجود دارد، منابع هدر

نمی‌رود، و کارگزاران مرتبط با آن راضی‌اند و امور کسب و کار با نشاط، امنیت، و اعتماد همراه است. بحث جدی در بحران اقتصادی (۲۰۰۷-۲۰۱۲) مسئله عدم اعتماد در فضای کسب و کار از محوری‌ترین بحث‌های اخلاقی در اقتصاد است. از سوی دیگر، سلامت نظام اقتصادی یا اخلاقی بودن اقتصاد بر اعتمادسازی اقتصاد و تولید سرمایه اجتماعی کافی در آن قابل انطباق است (Shiller, 2012: 18; Farmer, 2010: 25).

بنابراین، خطایی بزرگ یا جفایی بزرگ است که اخلاق مورد نظر در سنتز اخلاق و اقتصاد به سلسله‌قضاوت‌های فردی یا گروهی ناآگاهانه، جانب‌دارانه، و صرفاً ایدئولوژیک یا سیاسی کارانه فرو کاسته شود. بدیهی است اگر جهت‌گیری جانب‌دارانه، ناآگاهانه، و ایدئولوژیک بر سنتز اخلاق و اقتصاد حاکم شود، مخالفت تعدادی از صاحب‌نظران علم اقتصاد با پیوند مورد نظر بدیهی و حتی قابل دفاع خواهد بود؛ زیرا در صورت ورود بحث‌های جانب‌دارانه به اقتصاد، کارآمدی مطالعات و سیاست‌های اقتصادی نیز کاهش خواهد یافت. اما اخلاق مورد نظر در سنتز اخلاق و اقتصاد میانه آن دسته قواعد بازی است که از یک سو با گزاره‌ها و احکام عقلی و عقلایی ارتباط دارد و از سوی دیگر بر رفتار کارگزاران مؤثر است و می‌تواند در تحلیل اقتصادی تأثیرگذار باشد. به این سبب است که بر ارتباط ساختاری، عمیق، و بادوام اخلاق و اقتصاد تأکید می‌شود. جالب توجه است که برخی مطالعات تأکید دارند که بی‌توجهی به ملاحظات اخلاقی در اقتصاد حتی سبب کاهش قدرت پیش‌بینی‌گری خود اقتصاد شده است (سن، ۱۳۷۷: ۸۷). با توجه به کاهش قدرت پیش‌بینی‌گری رویکرد مسلط اقتصاد در بحران ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ می‌توان این یافته مطالعات پیش‌گفته را در این باره تأیید کرد. در هر صورت، موج دوم تحولات در ادبیات اخلاق و اقتصاد بیش‌تر بر جدایی این دو زیررشته تأکید داشت. رویکردهای اخلاق‌گریز حداقل تا آستانه دهه ۱۹۷۰ سایه نسبتاً سنگینی بر مطالعات اقتصادی افکنده بودند. دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰، که اوج حاکمیت عقاید اثبات‌گرایی منطقی بود، اوج اخلاق‌گریزی در اقتصاد نیز است. ادامه موج دوم هر چند به صورت نزولی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز مطرح بود، اما در دهه ۱۹۷۰، که آغاز نوعی تحول در عرصه‌های گوناگون محسوب می‌شود، توجه جدیدی به رویکردهای بین‌رشته‌ای اقتصاد به‌ویژه در موضوع اخلاق صورت گرفت. به گونه‌ای که دهه ۱۹۷۰ را می‌توان دهه انتقال پارادایمی در عرصه‌های گوناگون بین‌رشته‌ای اقتصاد از جمله عرصه اخلاق و اقتصاد برشمرد. از این زمان به بعد می‌توان بر موج سومی از سنتز اخلاق و اقتصاد تأکید کرد که نوعی بازنگری یا بازگشت جدید به موضوع را پوشش می‌دهد. البته بحث‌های آغازین این تحول پارادایمی از زمان



شکل‌گیری مکتب‌های رقیب نئوکلاسیک مانند کینزی‌ها، نهادگرایان، اقتصاد اجتماعی آلمان، جامعه‌گرایان، و موارد مشابه از جنگ جهانی دوم به بعد با گسترهٔ بیشتری مطرح شد. شاید بحث کدهای اخلاقی در کنفرانس سالانهٔ انجمن اقتصاددانان امریکا در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ و ادامهٔ بحث‌های تازه‌ای در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ نیز در همین راستا درخور توجه است. در نتیجهٔ نهایی ضمن آن‌که مطالعات گوناگون و تجربه‌های فراوانی بر ارتباط اخلاق و اقتصاد حتی در دورهٔ سیطرهٔ موج دوم (اخلاق‌گریزی از اقتصاد) تأکید داشته‌اند، اما از آغاز موج سوم (۱۹۷۰) تا قرن بیست‌ویکم روند توجه به سنتز مورد نظر با انرژی‌زایی بسیار بالاتری رو به پیش است.

## ۷. تحولات معاصر و ارتباط دیگر زیرسیستم‌ها

در قسمت‌های قبلی ضمن تشریح بنیان‌های محوری سنتز اخلاق و اقتصاد ابعاد و خصوصیات دو موج تقریباً متضاد از ترکیب پیش‌گفته بررسی شد. موج اول بر ترکیب و حتی انطباق اخلاق و اقتصاد استوار بود، اما موج دوم بر مبنای چهارچوب‌های جدایی اخلاق و اقتصاد به پیش می‌رفت. این قسمت ضمن پردازش روند موج سوم، که می‌توان آن را بازگشت به سنتز اقتصاد و اخلاق نامید، به سایر زیرساخت‌هایی می‌پردازد که در استحکام زیررشتهٔ مورد نظر و کارآمدی بیش‌تر آن تأکید دارد. در این باره گویی صاحب‌نظران اقتصادی به این باور رسیده‌اند که اخلاق از طریق انگیزهٔ فردی و از راه رفاه و سعادت اجتماعی می‌تواند در اقتصاد تأثیرگذار باشد. سؤال اساسی در بحث انگیزه چگونه زندگی کردن است که سؤالی اخلاقی است. حتی اگر ادعا شود که بهترین انگیزه نفع شخصی‌طلبی است، باز هم جایگاه اخلاق مطرح است. هم‌چنین سؤال کلی‌تر آن است که راه سعادت و پیش‌رفت جامعه چیست؟ گذشته از آن پاسخ به سؤال اول و عمل کردن طبق آن پاسخ آثار اجتماعی فراوانی خواهد داشت. حتی برخی مطالعات ادعا دارند که عنصر کمیابی، که یکی از کلیدی‌ترین عناصر زیرساختی علم اقتصاد است، بر مبنای چهارچوب‌ها، تعهدها، و فرض‌های هنجاری و اخلاقی استوار است.

شاید بتوان یکی از این مباحث را التزام به مالکیت خصوصی دانست. این نوعی التزام حقوقی، سیاسی، و فرهنگی است که خاستگاه هنجاری دارد. همین‌طور یک پایهٔ روش‌شناختی برای این عنصر علم اقتصاد مطرح است و آن عدم نیاز به بررسی ساختار خود سلیقه و مطلوبیت مربوط به آن است. گویی سلیقه و مطلوبیت واقعیتی روشن یا اصل موضوع است که ماهیتی هنجاری دارد. عنصر دیگر این عقیده است که رفاه انسانی فرد بر

رضایت‌مندی ترجیحات استوار است. این وضعیت در علم اقتصاد این دیدگاه را تقویت می‌کند که تمامی علوم انسانی جدید (علوم بیولوژیک، روان‌شناختی یا علوم اجتماعی) بر وجود حقایق جهان‌شمول دربارهٔ طبیعت انسانی ادعا می‌کنند. این در حالی است که آن حقایق فقط بیانیه‌ها و نمادهایی از تعهدات اخلاقی یا سیاسی جامعه‌ای به‌خصوص را منعکس می‌کنند (Foucault and Rabinow, 1984: 40). در تحولات پس از دههٔ ۱۹۷۰ تا قرن بیست‌ویکم ابعاد از توسعه و رشد اقتصادی پایدار، عناصری از سرمایه‌ اجتماعی چهارچوب‌هایی از نظریه‌بازی‌ها، ابعاد اقتصادی مرتبط با دنیای دیجیتال، فرایندهای ادامهٔ جهانی شدن، و مواردی از این دست دست‌خوش تحولاتی شده‌اند که بر بازخوانی نقش اخلاق در اقتصاد و توجه جدیدی به سنتز مورد نظر تأکید می‌کنند. مثلاً مطالعات توسعهٔ اقتصادی تا قبل از دههٔ ۱۹۷۰ بیش‌تر بر رشد محوری حاکم بود که عمدتاً ابعاد فنی را پوشش می‌داد. اما در دههٔ ۱۹۸۰ و پس از آن، تحولات اخلاقی و دیگر ابعاد نهادی و هنجاری در فرایند توسعه مورد توجه جدی قرار گرفت. به گونه‌ای که برخی مطالعات حتی خوب بودن و مطلوب بودن توسعه را به درجهٔ اخلاق‌مداری آن مرتبط می‌دانند (Crocker, 2009: 12; Naqvi, 1981: 7). هم‌چنین ظهور سرمایهٔ اجتماعی و ارتباط آن با اقتصاد نیز پیدایش نمادی از اخلاق در اقتصاد است؛ زیرا سرمایهٔ اجتماعی کارکرد ترکیب هنجارها، شبکه‌های اجتماعی، ارزش‌ها، و سایر قواعد نهادینه‌شده در جامعه است (Putnam, 2000). بنابراین، گویی سرمایهٔ اجتماعی تأثیر تعدادی از ارزش‌ها و قواعد اخلاقی است که در گوشه و کنار جوامع رو به پیش‌رفت خود را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، می‌توان سرمایهٔ اجتماعی را مجموعهٔ اخلاق و نهادهای مشترکی قلمداد کرد که بهره‌وری زیرسیستم‌های اقتصادی و اجتماعی را بالا می‌برند. نمونهٔ بارز سرمایهٔ اجتماعی شکل‌گیری اعتماد سراسری بین سازمان‌ها و افراد خصوصی و دولتی است.

گفتمان اخلاق در کنار اقتصاد به‌ویژه در طی چهار دهه بین ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ یافته‌های جالب توجهی برای توسعهٔ اقتصادی به همراه داشته است. بحث‌ها و عنوان‌های بخش سوم اقتصاد (بخش غیرانتفاعی و اجتماعی اقتصاد) ویژگی‌هایی دارد که در ۴ دههٔ یادشده بر اهمیت مجدد همراهی اخلاق و اقتصاد تأکید می‌کند. در این چهارچوب افراد و گروه‌های قابل توجهی در مؤسسه‌های غیرانتفاعی و داوطلبانه فعالیت‌های بشردوستانه انجام می‌دهند که در نتیجهٔ آن نوع‌دوستی رواج پیدا می‌کند و در شعبه‌هایی از اقتصاد اجتماعی، اقتصاد نهادی، و اقتصاد خیرخواهانه شکل می‌گیرد. هم‌چنین هر جا ملاحظات اخلاقی کارآمدتر است، بهره‌وری بیش‌تر است و تخلفات کم‌تر است؛ زیرا در نتیجهٔ توجه به امور اخلاقی و

نهادی هزینه مبادله کاهش می‌یابد و بازدهی کل بالا می‌رود. پیوند سرمایه اجتماعی و هم‌زاد آن سرمایه اخلاقی از محورهای کلیدی در سنتز اخلاق و اقتصاد است؛ زیرا سرمایه اجتماعی ترکیبی از شبکه‌های مرتبط اجتماعی، اعتماد، و سایر هنجارهای نهادی است و این شبکه‌ها و نهادها برای تولید و اصلاح اندیشه و بهبود تصمیم‌گیری کارسازند (Coleman, 1990). کارکرد اخلاقی ابعاد مذکور سبب می‌شود که تجربه‌ها و عقل‌های فراوانی در بررسی و حل و فصل یک مسئله مشارکت کنند. در نتیجه این هم‌اندیشی و تبادل نظر هزینه‌ها کاهش می‌یابد، بهره‌وری اقتصاد بالا می‌رود، و بر سازگاری اجتماعی افزوده می‌شود.

توجه عملی به پیوند اخلاق و اقتصاد در عرصه‌های گوناگون هم‌افزایی دارند و دامنه وسیعی را پوشش می‌دهند. مثلاً مطالعات زیادی نشان می‌دهد که ظهور عنصر اعتماد در سنتز اقتصاد و اخلاق از پایین‌ترین سطوح روابط خانوادگی، مدارس ابتدایی، متوسطه، و دانشگاه تا بالاترین سطوح مدیریتی و ارتباطی کلان بین دولت و مردم مطرح است. یافته مهم‌تر وجود ارتباط صمیمی و سیطره رفتارهای اخلاقی بین افراد و گروه‌ها محصولاتی بسیار فراتر از کارکردهای فردی و غیرارتباطی دارند که خود نوعی هم‌افزایی در رشد و بهره‌وری اقتصادی و اجتماعی همراه داشته است (Lin et al., 2012: 20). در کنار سرمایه اجتماعی دیگر سرمایه‌های نهادی نیز در حال بازتولید است که از منظر کارکرد اخلاقی و از لحاظ بهره‌وری اقتصادی زمینه‌های دیگری برای کارآمدی بیش‌تر سنتز اخلاق و اقتصاد ایجاد می‌کنند. اساساً اقتصاد نهادی محصول نقش‌آفرینی اقتصادی نهادهای اخلاق‌مدار و ناکارآمدی رویکردهای اخلاق‌گریز قبلی است. زمینه ارتباطی دیگر اخلاق و اقتصاد شکل‌گیری نظریه انتخاب اجتماعی است. نظریه انتخاب اجتماعی را می‌توان بر اساس موضوع و نیز بر اساس روش تعریف کرد. نظریه مربوطه بر اساس موضوع به معنای تجمیع علاقه‌ها، ترجیح‌ها، قضاوت‌ها، و دیدگاه‌های افراد و گروه‌های گوناگون در جامعه‌ای خاص است. بدیهی است که این امر در متن موضوعات اقتصادی است؛ زیرا به انتخاب افراد و گروه‌های ناشی از آن مربوط است که محور علم اقتصاد است. اما در عین حال، موضوع علاقه‌ها، حل و فصل تعارض‌ها، سر و سامان دادن به برخوردهای فردی و اجتماعی از بحث‌های محوری فلسفه اخلاق است. در نتیجه، پردازش نظریه انتخاب اجتماعی یک محور کارساز از سنتز اخلاق و اقتصاد خواهد بود. جالب توجه است که در شکل‌گیری و تکامل یافتن این نظریه اخلاق‌مدار، تعدادی از اقتصاددانان برجسته نقش مؤثری داشته‌اند. برگسون (۱۹۳۸) و ساموئلسون (۱۹۴۷) زمینه‌های اولیه شکل‌گیری این نظریه را فراهم کردند و سپس ارو (۱۹۵۱) آن را به تکامل معناداری رساند. دو بحث

اساسی دربارهٔ این نظریه اتخاذ تصمیم و ارزیابی است. در چهارچوب آن، از یک سو باید سطح قضاوت کلی از سوی جامعه معلوم شود و از سوی دیگر تصمیم‌گیری برای اقداماتی خاص عملیاتی شود.

نظریه‌بازی‌های توسعه پایدار و نقش دولت در اقتصاد از دیگر زیرمحوه‌های بالقوهٔ اخلاق و اقتصادند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. این نظریه به ارتباط تصمیم یک بازیگر به تصمیم بازیگر دیگر، که با هم ابعاد مشترکی دارند، مربوط می‌شود. صحیح بودن و حق بودن تصمیم محور بحث است که طبیعت اخلاقی و آثار مشخص اقتصادی دارد. بنابراین، این که چه تصمیمی صحیح و حق است محور مشترک اخلاق و اقتصاد است. این موضوع زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که انتخاب استراتژی برای بازیگرها تعیین‌کننده است (Leinfellner and Kohler, 2010: 18). دو استراتژی در تئوری بازی‌ها مشهورند: استراتژی هم‌کارانه و استراتژی ناهم‌کارانه. بر محور رفتار هم‌کارانه است که منافع جمع بازیگران به حداکثر می‌رسد و هم‌چنین به سبب رفتار غیرهم‌کارانه است که منفعت شخصی یک بازیگر ممکن است به قیمت زیان رساندن به منافع کل جامعه باشد. اما این استراتژی‌ها ابعاد و ملازمات اخلاقی وسیعی در بر دارند. عنصر دیگر در چهارچوب بالقوهٔ اخلاق و اقتصاد ملاحظاتی است توسعه پایدار است. توسعه پایدار یک بحث اساسی در اقتصاد جدید است که ابعاد توسعه سستی را بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر کرده است. توسعه پایدار به سلامت و سعادت نسل‌های آینده، حفظ محیط زیست، مبارزه با فقر و نابرابری، و گسترش عناصری می‌پردازد که نوعی امنیت سراسری و بلندمدت را برای جامعه فراهم می‌آورد (The World Watch Institute et al., 2012). از منظر صاحب‌نظران و مطالعات توسعه پایدار، یکی از دشواری‌های جدی پیش‌رفت در این زمینه توجه یا عدم توجه به تعهدات اخلاقی است؛ زیرا اساس توسعه پایدار ماهیت هنجاری دارد و با اهداف انسانی کاملاً در هم آمیخته و نهایتاً برای سلامت انسانی تدوین شده است که ماهیت کاملاً اخلاقی دارد (Isenmann, 2003).

موضوع دیگر مرتبط با اخلاق و اقتصاد بهینگی دولت و بخش عمومی است. در تئوری‌های اقتصاد بخش عمومی یکی از محوره‌های اساسی وضعیت دولت بهینه است. دولت بهینه از یک سو محور کلیدی نظام اقتصادی پیش‌رفته است و از سوی دیگر بسیاری از شاخص‌های آن جنبه اخلاقی دارد. رعایت اصول اخلاقی از سوی بخش عمومی و دولت، توجه به قواعد بازی مربوطه است که تأثیر معناداری در روند امور شهروندان می‌گذارد. دولت بهینه کارآیی و عدالت را افزایش می‌دهد، بنابراین، به افزایش رضایت‌مندی

شهروندان منجر می‌شود و این از محوری‌ترین توجه‌ها به امور اخلاقی است. توجه دولت و بخش عمومی به بخش سوم (بخش اخلاقی و غیر نفع شخصی طلبانه) زیرمحوری کلیدی در این باره است. سازگاری دولت با بخش‌های اخلاق‌مدار و شکل‌گیری دولت بهینه از محورهای کارساز در افزایش انسجام اجتماعی، پایداری سیاسی، و انضباط فرهنگی است و این خود ملاحظات ویژه اخلاقی و انسانی را پوشش می‌دهد (Levitt, 2012: 15). دولت خوب می‌تواند سرمایه اجتماعی را تقویت، تولید، و بازتولید کند و اعتماد عمومی را افزایش دهد و این رضایت و کارآمدی را بالا می‌برد. مشهور است که نظام بازار حقوق محور است و مشارکت‌کنندگان گوناگون در بازار ارتباط معناداری با کسب حقوقشان دارند. دولت خوب ضمن به رسمیت شناختن حقوق طبیعی کارگزاران گوناگون، از طریق وضع و اجرای مقررات لازم و شفاف می‌تواند به استحکام حقوق مربوطه کمک کند.

دولت بهینه در اصل خود دولتی اخلاقی است؛ زیرا نخست از طریق زمینه‌های شایسته‌سالاری رشد می‌کند و در یک انتخابات آزاد انتخاب می‌شود. این خود نخستین مرحله اخلاقی در نظام اجتماعی سالم است؛ دوم به سبب اعتماد اکثریت مردم، از طریق مالیات شهروندان اداره امور را پیش می‌برد. در نتیجه دولت مربوطه رانتی نیست؛ سوم وظایف خود را بر اساس انضباط، کارآمدی، حسابرسی، شفافیت در گزارش، نظارت به جای دخالت و رفتار مسالمت‌آمیز با بخش خصوصی، بخش مدنی و بخش سوم (بخش غیرانتفاعی و اخلاقی) به پیش می‌برد که این خود سبب گسترش اعتماد و دیگر ابعاد سرمایه اجتماعی می‌شود؛ چهارم ماهیتی مردم‌سالار دارد و پس از دوره معینی مجدداً مورد قضاوت اکثریت قرار می‌گیرد و هویتی دائم‌العمر ندارد؛ پنجم در صورت عدم توانایی در اداره امور و درخواست اکثریت، به راحتی و بدون هزینه کنار می‌رود (یا نظام سیاسی چنان منضبط و کارآمد است که دولت ناکارآمد را به راحتی کنار می‌گذارد). ملاحظه می‌شود که عناصر مذکور یا اساساً اخلاقی‌اند یا پیوند اخلاقی وسیعی دارند. برخی مطالعات اصولاً حسابرسی و مبارزه با فساد را نیز از محورهای اخلاق و اقتصاد در رفتار دولت‌مردان برمی‌شمارند و اخلاق‌مداری بخش عمومی را در ارتباط با این عناصرها از دولت بهینه مطرح می‌کنند (Clark, 2012: 18).

رعایت قواعد بازی از سوی بخش عمومی ماهیتی اخلاقی و اقتصادی دارد؛ زیرا امر مطلوب هنجاری و نیز پشتیبان افزایش کارآمدی است. تقویت بخش خصوصی، ارائه اطلاعات به این بخش، توجه به قواعد طبیعی بازار، حل و فصل نارسایی‌های بازار، انجام سیاست‌گذاری مکمل، کنترل انحصارات، تشویق رقابت، نظارت بر استانداردها، راه‌اندازی

یک نظام مالیات عادلانه و کارآمد، نظارت بر حسن تولید و ارائه کالاهای عمومی، زمینه‌سازی برای درونی‌سازی پیامدهای جانبی، مبارزه با فقر، نابرابری و بیکاری، پیروی از قواعد تنش‌زدایی و مسالمت‌آمیز در سطح ملی و بین‌المللی، و موارد مشابه بخشی از قواعد بازی بخش عمومی است که التزام عملی به آن‌ها مجموعه‌ای راه‌گشا از اخلاق و اقتصاد محسوب می‌شوند. زیربخشی اساسی در انجام قواعد بازی بخش عمومی تحقق عدالت است که ماهیت اخلاقی دارد. حفاظت از آزادی‌ها و منزلت‌های افراد و گروه‌ها در جامعه (Sen, 2009)، توجه به ملاحظات بومی عدالت، و کارایی و سازگاری آن‌ها با انواع انتظارات و احترام به تکرر اندیشه‌ها در سطوح گوناگون جامعه (Walzer, 1983) از دیگر لوازم مدیریت بهینه در بخش عمومی است که همه آن‌ها ملازمات، ملاحظات، و پیوندهای عمیق ریشه‌ای و دوطرفی اخلاق و اقتصاد را پوشش می‌دهند.

## ۸. نتیجه‌گیری

الف) اخلاق از منظر بنیان‌های فلسفی خود اقتصاد و تحلیل اقتصادی، از منظر رفتار کارگزاران، و از سوی سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی پیوندهای ناگسستنی با اقتصاد دارد. مثلاً فلسفه اقتصاد اصولاً علم اقتصاد را به منزله علم اخلاقی ارزیابی می‌کند. از این منظر می‌توان از اخلاق اثباتی در اقتصاد و اخلاق دستوری سخن گفت. مثلاً گفته می‌شود که در اخلاق و اقتصاد دستوری دروغ گفتن در مبادلات اقتصادی و ارائه گزارش‌های اقتصادی غیرواقعی نادرست است. در اقتصاد و اخلاق اثباتی بیان می‌شود که گزارش دروغ کارگزاران دولتی اعتماد را از بین می‌برد و در نهایت به کاهش بهره‌وری منجر می‌شود. این است که در چهارچوب اقتصاد رفاه ابعاد هنجاری و اخلاقی و عناصر اثباتی مطرح است؛ زیرا رعایت اصول اخلاقی ضامن انصاف و عدالت و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است و خود این فضای اعتماد و صمیمیت بهره‌وری را افزایش می‌دهد و رضایت اکثریت و سلامت اجتماعی با بهره‌برداری از زندگی مادی شرافت‌مندان را همراه دارد. این خود یافته کلیدی اقتصاد رفاه و اقتصاد اخلاق‌مدار است.

ب) اخلاق و اقتصاد از نخستین موضوع‌ها در تمدن بشری بوده‌اند که هم‌دیگر را در زندگی انسان‌ها تکمیل می‌کردند؛ زیرا از نظر علمی ابعادی از هر دو در درون حکمت قدیم بوده است؛ از نظر اجرایی، اقتصاد تدبیر منزل بود و اخلاق خوب بودن، درست بودن و حق بودن آن تدبیر منزل. التزام به ابعاد هنجاری و اثباتی اخلاق و اقتصاد در نهایت به رفتاری سازگار و پیش‌رو در سطح جامعه و کل جهان منجر می‌شود. بنابراین، بعد عملی اخلاق و

اقتصاد مکمل بُعد نظری آن است. از این منظر این اقتضای طبیعت اقتصاد است که با اخلاق مرتبط باشد و امری درون‌زا و ساختاری است و افزودن بعدی برون‌زا و خارج از بافت وجودی موضوع نیست. به عبارت دیگر، اخلاق از ابعاد و مسیرهای گوناگونی با اقتصاد مرتبط است که کم‌ترین آن از نظر خاستگاه فلسفی است؛ زیرا محورهای کارآمدی و رفاه، توزیع قابل قبول، و امور مرتبط با این‌ها از عناصر دستوری اقتصادند که ماهیت اخلاقی دارند. قضاوت درباره کارایی و رفاه، کارایی و عدالت، و سیاست‌گذاری‌های مورد نیاز برای عملیاتی شدن آن‌ها طبیعتاً با اخلاق سر و کار دارد. دست‌کم هر جا در اقتصاد بحث از سیاست‌گذاری می‌شود، مستقیماً بحث اخلاق مطرح است. از سوی دیگر، ارتباط فلسفه و اقتصاد نیز امری طبیعی است و طبق یافته‌های پژوهشی فراوانی عدم ارتباط اخلاق و اقتصاد باید تعجب‌برانگیز باشد نه وجود آن دو (Robison, 2006).

ج) اخلاق و اقتصاد از منظر کارگزاران فردی و در سطح اقتصاد خرد ارتباط ریشه‌ای دارند و از جایگاه گروه‌ها، جامعه‌ها، و در سطح کلان نیز به هم وابسته‌اند. این‌ها در چهارچوب‌های بازاری و اقتصاد بخش خصوصی پیوند دارند و از جایگاه‌های دولتی و اقتصاد بخش عمومی برخوردارند؛ زیرا افراد خصوصی و در سطوح خرد (خانوارها و بنگاه‌ها) درباره چگونگی تخصیص منابع در دسترس باید قضاوت کنند که بهترین ترکیب کدام است؟ هم‌چنین دولت بهینه دنبال ترکیب سیاستی کارآمد است؛ بنابراین، بحث خوب بودن، کارآمد بودن، حق بودن، درست بودن، و کلاً مطلوب بودن سیاست‌ها و خط‌مشی‌های بخش‌های خصوصی و دولتی به طور ساختاری با اخلاق مرتبط‌اند.

د) تولید و بازتولید سرمایه‌های اجتماعی، توجه به قواعد بازی اقتصادی، تلاش برای نهادینه‌سازی ابعاد یک اقتصاد کارآمد، بازتعریف توسعه و توسعه پایدار اقتصادی، تصمیم‌سازی برای حرکت به سوی ترکیب مطلوب رشد یا رفاه همه‌جانبه، و موارد مشابه ابعاد کارساز دیگری در عرصه اخلاق و اقتصادند. در عین حال، توجه به یک دسته‌بندی روش‌شناختی در آغاز هر نوع مطالعه در این عرصه ضروری است و آن تفکیک تحلیل اقتصادی اخلاق با اقتصاد اخلاقی از یک سو و تمایز اخلاق کسب و کار با اخلاق غیر کسب و کار از سوی دیگر است.

ه) ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های طبیعی تأییدکننده پیوند دوطرفه، پایدار، و ساختاری اخلاق و اقتصادند. این امر از زمان شکل‌گیری نخستین اندیشه‌ها در شرق قدیم و قبل از میلاد تا دنیای پست‌مدرن و پس‌پست‌مدرن مطرح است. هر جا نوعی جدایی تند و تیز از اخلاق و اقتصاد واقع شده آسیبی به هر دو رسانده است و هر جا هم‌بستگی آن دو محفوظ

مانده کارآمدی هر دو بالا رفته است. البته این فرایند به همراه به رسمیت شناختن دقیق ابعاد هنجاری و اثباتی علم اقتصاد در قالبی سازگار و روندی منطقی است. (و) در عین حال خلط مفاهیم و سوء تفاهم‌های فراوان بازشناسی روش شناختی موضوع را با دشواری مواجه کرده است. از این رو، نیازمند نگاهی عمیق و دقیق در بازخوانی موضوع است. فراز و فرود پیوند اخلاق و اقتصاد از انطباق اولیه آن دو تا جدایی کلیشه‌ای آن‌ها و بازگشت مجدد امروزی آن‌ها نمادی از ضرورت توصیف و بازسازی رابطه مذکور و اهمیت جایگاه پژوهشی آن است. هم‌چنین ضرورت شکل‌گیری مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد و ناکارآمدی مطالعات تکرار شده‌ای در برخی موضوعات بر اهمیت مطالعات اخلاق و اقتصاد افزوده است (دادگر، ۱۳۹۰). توجه جدید محافل علمی و عظیم‌ترین انجمن‌های اقتصادی در دهه‌های قرن بیست و یکم و به‌ویژه پس از بحران (۲۰۰۷-۲۰۱۲) خود بیان‌گر نیازی کلیدی در این عرصه پژوهشی است. این‌ها همه حاکی از وجود پیوندی ساختاری، دوطرفه، و پایدار بین اخلاق و اقتصاد است.

## منابع

- اتکینسون، آ. ف. (۱۳۹۰). *درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: هرمس.
- ارسطو (۱۳۴۹). *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت کتاب‌های جیبی.
- ارسطو (۱۳۹۰). *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- افلاطون (۱۳۷۴). *جمهور*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- دادگر، یداله (۱۳۹۰). «پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد»، *دوفصل‌نامه علمی - تخصصی اقتصاد تطبیقی*، س ۲، ش ۱.
- دادگر، یداله (۱۳۹۱). *درآمدی بر روش‌شناسی اقتصاد*، تهران: نشر نی.
- رنانی، محسن و رزیتا مؤیدفر (۱۳۹۱). *چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد*، تهران: طرح نو.
- طباطبایی، سیدعلی (۱۳۸۲). *اخلاق اقتصادی*، قم: مطبوعات دینی.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴). *ایدئولوژی و روش در علم اقتصاد*، ترجمه م. قاند، تهران: مرکز.
- مجموعه مقالات اولین همایش اخلاق و اقتصاد (۱۳۸۷). تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- مگی، بریان (۱۳۸۶). *سرنوشت فلسفه*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۳). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری، تهران: علمی و فرهنگی.
- هازمن، دی. ام. و ام. اس. مک فرسن (۱۳۸۶). *تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق*، ترجمه یداله دادگر و هم‌کاران، تهران: مؤسسه توسعه و دانش.



هملین، آلن (۱۳۸۶). *اخلاق و اقتصاد*، ترجمه افشین خاکباز و محمدحسین هاشمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- Allais, M. (1992). *The economic science of today*, London: Macmillan.
- Arrow, K. (1951). *Social choice and individual values*, Yale University Press.
- Assadourian, E and M. Renner (2012). *State of the world*, Island Press.
- Beattie, A. (2009). *False Economy*, Riverhead Books, New York: Hardcover.
- Becker, G. (1976). *The economic approach to human behavior*, Chicago: University of Chicago Press.
- Bergson, A. (1938). "A reformulation of certain aspects of welfare economics", *Quarterly journal of economics*, 52 (2).
- Clark, G. (2012). *Accountability and corruption, public sector ethics*, Forgotten book publishers.
- Coleman, J. S. (1990). *Foundations of social theory*, Cambridge, MA Harvard University press.
- Collins, D. (2009). *Essentials of business ethics*, Wiley Online Library.
- Cowton, C. and M. Haase (2010). *Trends in business and economic ethics*, Heidelberg: Springer.
- Crocker, D. (2009). *Ethics of global development*, Cambridge university press.
- Dalailama, H. and A. Norman (2011). *Beyond Religion*, Houghton Mifflin, Harcourt.
- Davies, T. (1999). *Humanism*, London: Routledge.
- Davis, J. (2012). *Medieval market morality*, Cambridge: University press.
- Dijkman, J. (2011). *Shaping medieval markets*, Brill Academic Publishers.
- Fakhri, M. (2002). *Alfarabi*, one world publishers.
- Farmer, R. E. A. (2010). *How the economy works*, Oxford University Press.
- Foucault, M. and P. Rabinow (1984). *The foucault reader*, Pantheon publishers.
- Frank, R. and B. Bernanke (2012). *Principles of economics*, McGraw-Hill.
- Friedman, M. (2009/1953). *Methodology of positive economics*, Cambridge University press.
- Gomes, L. (1987). *Foreign trade and the national economy*, New York: Palgrave Macmillan.
- Grossman, M. (2007). *Reading renaissance ethics*, London: Routledge publishers.
- Hausman, D. (2007). *The philosophy of economics*, Cambridge University press.
- Hausman, D. and M. S. McPherson (1996). *Economic analysis and moral philosophy*, Cambridge University press.
- Hughes, G. (2001). *Aristotle*, London: Routledge.
- Isenmann, R. (2003). "Further efforts to clarify industrial ecology", *Journal of industrial ecology*, 6(3).
- Kallhoff, A. (2011). *Why democracy needs public goods*, Lexington books.
- Leinfellner, W. and E. Kohler (2010). *Game theory experience, rationality*, Springer publishers.
- Lemons, J. and D. Brown (2010). *Sustainable development*, Springer.
- Levitt, T. (2012). *Partner for good: business government and the third sector*, Gower pub co publisher.

- Lin, N., Y. Fu and J. Chen (2012). *Social Capital and the Context of Political and Cultural Regimes*, London: Rutledge.
- Marshall, A. (1997/1890). *Principles of economics*, Prometheus books.
- Mathis, K. and D. Shannon (2010). *Efficiency instead of justice*, Springer.
- Monthes, L. (2003). "Das Adam Smith problem", *Journal of history of economic thought*, 25(1).
- Myrdal, G. (1970). *Objectivity in social research*, London: Gerald Duckworth.
- Naqvi, S. H. (1981). *Ethics and economics*, London: Islamic foundation.
- North D. (1990). *Institution, institutional change and economic performance*, Cambridge university press.
- Putnam, R. (2000). *Bowling alone*, Simon and Schuster.
- Rawls, J. (1999). *A theory of justice*, Harvard University press.
- Rescher, N. (2005). *Reason and reality*, Rowman and little field publishers.
- Richardson, J. and W. Keho (2012). *Business ethics*, McGraw-Hill.
- Robbins, L. (2007/1932). *An essay on the nature and significance of economic science*, Ludwig von Mises institute.
- Robinson, J. (2006). *Economic Philosophy*, Aldin Transaction
- Samuels, W., J. Biddle and B. Davis (2007). *The history of economic thought*, Black well.
- Samuelson, P. (1947/ 1983). *Foundations of economic analysis*, Harvard University press.
- Samuelson, P. and W. Nordhaus (2009/1948). *Economics*, McGraw-Hill.
- Schumpeter, J. (1996). *History of economic analysis*, Oxford university press.
- Sen, A. (1991). *On ethics and economics*, Wiley, Black well.
- Sen, A. (2011). *The idea of justice*, Harvard University press.
- Shiller, R. (2012). *Finance and the good society*, Princeton University press.
- Simon, B. (2001). *Ethics: A Very Short Introduction*, Oxford: Oxford University Press.
- Smith, A. (1971/1776). "An inquiry into the nature and causes of the wealth of the nations", *Encyclopedia Britannica*.
- Smith, A. (2011/1759). *The theory of moral sentiments*, Empire books.
- Walzer (1983). *Spheres of justice*, New York: Basic books.
- Williamson, O. (1998). *Economic institutions of capitalism*, Free press.